

بلوای ناگارتو قره باغ در آذربایجان شوروی*

مناقشات کنونی در دو جمهوری ارمنستان و آذربایجان بر سر منطقه خودمختار ناگارتو قره باغ بازتاب مسائلی فراتر از گلاس نوست و پرستویکا می باشد. این مساله فرصت مناسبی را برای انجام یک مطالعه موردی پیرامون سیاست اقلیتها از دیدگاه تاریخی فراهم می آورد.

تأسیس واحد اداری - ناحیه ای موسوم به منطقه خودمختار ناگارتو قره باغ از بخشی از آذربایجان شوروی در ژوئیه ۱۹۲۳ تنها یک نمونه از مشی روسها در «تمشیت» نیمی از جمعیت غیرروسی کشورچه در دوران تزار و پس از انقلاب، می باشد. به همین روی تحلیل مناقشه کنونی دست کم مستلزم بررسی چندین عامل تاریخی سترگ می باشد: بحثی پیرامون تأسیس واحد منطقه خودمختار ناگارتو قره باغ و سیاستهای دولت بلشویک که بر آن محاط بود، مرزهای پیش از انقلاب سرخ (شامل دوره استقلال از ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۰ و تاریخ روسیه امپریالیست از اوایل قرن ۱۹) و محقق شناختن ادعاهای تاریخی ترکهای آذربایجان و ارمنه.

* مقاله فوق برگردان اثری است با مشخصات ذیل:

- Audrey L. Altstadt Nagarno - Karabagh "Apple of Discord" in the Azerbaijan SSR, Central Asian Survey, vol. 7, No. 4, pp. 63-78, 1988.

این تحقیق سه نکته فوق را دربر می‌گیرد و مشتمل بر بررسی دیدگاهها و مرعیت رزکهای جمهوری آذربایجان است که کمتر در منابع شوروی و غربی ذکری از آنها به میان آمده است به طوری که در خارج از قلمرو آذربایجان تقریباً ناشناخته مانده است. پایان بخش این مقاله نسبت به دیدگاهها، پیرامون مشکلات موجود در یافتن راه حل اصولی برای رفع این غائله می‌باشد.

تأسیس منطقه خودمختار ناگارنو قره باغ

در اوایل دهه ۱۹۲۰ و قتی که منطقه خودمختار ناگارنو قره باغ تأسیس یافت، ژوزف استالین که آن موقع مسوول امور قومیتها بود این کار را برعهده گرفت. او تصدی و نظارت بر Narkomnats از تأسیس آن در دسامبر ۱۹۱۷ تا انحلال آن در ۱۹۲۴ را عهده دار بود. او که اهل جمهوری همسایه، گرجستان بود، «آموزش انقلابی» را در سازمانهای زیرزمینی بلشویکی در باکو پایتخت آذربایجان فرا گرفته بود. استالین در باکو بود که ناظر پیچیدگی روابط قومیتهای متفاوت در این ناحیه شد^۱ - و آن به قدری حساس و مسأله برانگیز بود که تنها در باکو یک گروه از اقلیت سوسیال-دموکرات موسوم به امت آذربایجانی اجازه یافت تا وابسته به کمیته باکو RSDRP (مرکب از روسها، ارمنه، گرجیها و دیگران) شناخته شود. او همچنین شاهد درگیریهای خشونت بار میان ترکهای آذربایجانی و ارمنه و روشهای مورد استفاده عوامل تزار و پلیس برای تداوم خصومت بود که باعث می‌شد گرایشهای دیرینه ضد روسی به آن معطوف شود تا دولت مرکزی.

سیاستهای استالین در قفقاز توسط زیردستانش ح. ک. اوردونی کیدز - Ordzhoni-kidze و سرگی م. کیروف Kirov به مرحله اجرا درمی‌آمد. در خلال جنگ داخلی (۱۹۲۰-۱۹۱۸) استالین و همکارش اوردژونی کیدز که او هم اهل گرجستان بود، حل و فصل امور سیاسی «جبهه جنوبی» شامل ماوراء قفقاز (Transcaucasia) نشانگر گرایش شمالیها است و در این تحقیق فقط در ترجمه عناوین دولتی به کار می‌رود) را در دست گرفتند. پس از فتح آذربایجان در آوریل ۱۹۲۰، استالین به مسکو بازگشت و اوردژونی کیدز در سمت فرماندهی کاوی بورو (دفتر ناحیه ای کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه در

قفقاز) هم چنان باقی ماند و کیروف را به عنوان معاون خود برگزید.
 تشکیلات فوق الذکر (کاوی پرور) در واقع برای ایجاد ارتباط میان سازمانهای کمونیستی گوناگونی که در قفقاز وجود داشت تأسیس گردید. این تشکیلات به زودی بدل به یک هماهنگ کننده برای فتح مجدد جمهوریهای مستقلی که در قفقاز بوجود آمده بودند گردید. حال وقت آن بود که این وظیفه به نحو احسن انجام گیرد و نظارت دقیقی در مورد مناطق تازه به دست آمده اعمال شود.^۲ لنین به اوردژونی کیدز اختیارات مطلق تفویض کرد تا سیاست خارجی و داخلی آذربایجان را پی ریزد^۳ که منابع نفت و پالایشگاههای آن باعث شده بود که مهمترین جمهوری قفقاز قلمداد شود.

استالین پس از بازگشت به مسکو، سازمان دهی مجدد نارکومناتها Narkomnats را آغاز کرد. و طی سه سال این تشکیلات را با صدور یک سری احکام تقریباً به صورت یک حکومت فدرال درآورد. در یکی از این احکام چنین آمده بود که قومیتهای غیر روس تنها از طریق نارکومناتها می توانستند با دولت مرکزی تماس حاصل کنند.^۴ اوردژونی کیدز در قفقاز شخصاً سیاستهای استالین را به منصبه ظهور درآورد و به دفعات برخلاف نیات و دستورهای لنین عمل کرد.^۵

به این طریق سیطره استالین و سازمانش بر سیاستهای پیرامون قومیتها تثبیت شد. لنین به دفعات (گرچه معمولاً در ارتباط با گرجستان)^۶ قویاً با سیاستهای استالین در قفقاز مخالفت می کرد که البته نه به خاطر اجرای عدالت بلکه به جهت کردار استالین و اعمالش که عواقب بسیار وخیم و بی حاصلی را به بار می آورد. لنین هر دو نفر استالین و اوردژونی کیدز را به خاطر «بی تجربگی» و «تعصب روسی شدید» نکوهش می کرد. لنین در حال بیماری به زور آنها را وادار کرد در بعضی تصمیمات خود تجدیدنظر کنند، اما بواسطه بیماری حتی نتوانست مسأله میان استالین و منشویکهای گرجستان را در سالهای ۲۲-۱۹۲۱ دنبال کند.^۷ به واسطه بیماری لنین در ۱۹۲۳ و مرگ وی در اوایل ۱۹۲۴، دیگر مقامی وجود نداشت که فعالیتهای استالین را در قفقاز زیر نظر گرفته و احیاناً مانع آن شود.

در همین میان، اوردژونی کیدز از طریق کاوی پرور سر تاسر منطقه قفقاز را در ید خود داشت که هم زمان بود با بازپس گیری مناطق (آذربایجان در آوریل ۱۹۲۰، ارمنستان در

دسامبر ۱۹۲۰ و گرجستان در آوریل ۱۹۲۱). هم‌اگر بود که بدون مشورت با کمیته‌های مرکزی این سه جمهوری و علی‌رغم مخالفت علنی گرجستان و آذربایجان فرمان تاسیس اتحادیه فدرال جمهوریهای سوسیالیستی شوروی در ماورای قفقاز را صادر کرد. تشکیل یک شورای دارای اختیارات تام با حوزه نفوذ بر امور داخلی و خارجی هر یک از جمهوریها در قانون اساسی پیش‌بینی شده بود.^۸

قدرت استالین از طریق تشکیلات حزبی یعنی حزب کمونیست آذربایجان هم اعمال می‌شد. حزب کمونیست آذربایجان صرفاً در سطح منطقه‌ای به عنوان بخشی از حزب کمونیست روس به حساب می‌آمد که خود حاکی از عدم استقلال کامل یا خودمختاری حزب کمونیست آذربایجان بود. مرکز بلشویکی که از طریق تشکیلات حزبی استقلال آذربایجان را تحت الشعاع قرار داده بود امور اداری و دولتی را به دست ترک‌های آذربایجان داده بود.^۹ و برخلاف این حالت تشکیلات حزبی توسط بلشویک‌های روس و ارمنی اداره می‌شد.

میزان اعضای بومی حزب نسبت به احزاب کمونیست جمهوریهای همسایه بسیار ناچیز بود. در سال ۱۹۲۵، پس از تلاش طولانی برای «بومی کردن» ارگان‌های قدرت محلی، بازهم شمار اعضای ترک آذربایجانی به نصف هم نمی‌رسید.^{۱۰}

در تابستان سال ۱۹۲۱، با انتصاب کیروف روس تبار به عنوان دبیر اول حزب کمونیست آذربایجان نفوذ و سیطره استالین مستحکام بیشتری یافت. حزب کمونیست آذربایجان تنها حزب موجود در منطقه قفقاز بود که دبیر اول آن بومی نبود.^{۱۱}

پروفسور پاپیز و بلانک سلطه محض بر آذربایجان را توسط اوردژونی کیدز و تشکیلاتش (کمیته منطقه‌ای ماوراء قفقاز که پیشتر تا فوریه ۱۹۲۲ کاوی بورو خوانده می‌شد) که به کمک ارتش و حزب کمونیست آذربایجان و شخص کیروف صورت عمل می‌گرفت با اسناد و مدارک و ادله اثبات کرده‌اند که در سیاست‌های متخذه گوناگونی منعکس است. آذربایجان بی‌درنگ طرح‌های استالین را در پائیز ۱۹۲۲ برای ادغام کامل جمهوریهای شوروی در جمهوریهای فدرال سوسیالیستی شوروی پذیرفت، اگرچه این طرح مساوی بود با پایان آن نوع خودمختاری که مردم آذربایجان در انتظارش بودند.

به هر صورت، این طرح بواسطه مخالفت صریح لنین در ۱۹۲۲ رد شد. پیشنهاد بعدی دال بر تأسیس اتحاد شوروی هم مورد تأیید رسمی مقامات آذربایجان واقع شد. بوجود آمدن منطقه خودمختار ناگارتو قره باغ را می توان یک نمونه از این قبیل دانست.

امکان به وجود آوردن منطقه ای خودمختار در قره باغ غربی (کوهستانی)، اگرچه پیشتر در تابستان سال ۱۹۲۱ مطرح شده بود. دکتر نریمان نریمانوف رئیس Sovnarkom آذربایجان در گزارشی پیرامون مرزهای قفقاز خطاب به اجلاس کمیته مرکزی آذربایجان در تاریخ ۱۹ ژوئیه ۱۹۲۱ با استدلال این امر که مفاد قانون اساسی کانی و گویا است و تأسیس یک واحد اداری جداگانه ضرورت ندارد چنین اظهار داشت «قره باغ کوهستانی همواره یک بخش جدانشدنی از آذربایجان شوروی خواهد ماند و حقوق و اختیارات قانونی آن برای خودمختاری در چارچوب قانون اساسی شوروی که در رأس آن کمیته منطقه ای فعالیت می کند نیز حفظ خواهد شد. ۱۲۵ به هر صورت، در ۲۴ اکتبر ۱۹۲۱ در جلسه حزب کمونیست آذربایجان تحت ریاست دبیر اول کبروف چنین مقرر شد که هیأت ویژه ای مرکب از کمیسرها و مسوول امور اراضی، ارتش، نیروی دریایی و امور داخلی «برای تعیین حدود مرزهای یک بخش خودمختار قره باغ» تشکیل شود. ۱۳

بنابراین چنین به نظر می رسد که مسأله قره باغ به صورت رقابت میان سازمانهای اداری محلی (عمده ترکهای آذربایجان) و تشکیلات حزبی (که اعضای آن غیربومی بودند) درآمد. اما، شایان توجه است که در رخداد اکتبر ۱۹۲۱ حزب کاملاً بر سازمانهای محلی آذربایجان تسلط داشت علی رغم ادعاهای رسمی مبتنی بر این که این دو نهاد جدا از یکدیگر بوده و تشکیلات ابالتی مستقل و حاکم بر سازمان حزبی است. به هر صورت، حل این مشکل یک سال به طول انجامید، شاید علت این بود که مقامات عالی رتبه حزب در مسکو و قفقاز مشغول به رفتن و رفتن امور پیرامون منشریکهای گرجستان و تأسیس فدراسیون ماوراء قفقاز بودند. (مارس ۱۹۲۲)

مسأله حل ناشدنی نخجوان، یکی دیگر از مناطق مورد اختلاف که تقریباً کل جمعیت آن آذری بودند و از یک سو با ایران و جمهوری ترکیه نوظهور همجوار بود بر دوشاری قضیه می افزود. پس از فتح نخجوان در ژوئیه ۱۹۲۰ توسط ارتش سرخ، جزو

آذربایجان به حساب آمد. سپس پس از فتح ارمنستان در پایان ۱۹۲۰ به عنوان بخشی از این جمهوری درآمد و باز چند ماه بعد در موقعت پیشین ابقاء شد. بررسی کامل ارتباط میان این دو قره‌آیند در حوصله این تحقیق نمی‌گنجد. کافی است به این نکته اشاره شود که انگیزه برای تأسیس منطقه خودمختار ناگارانو قره‌باغ پس از تصمیم‌گیری درباب به حساب آوردن نخجوان جزو قلمرو آذربایجان بوجود آمد چرا که تصمیم پیشین یعنی ایجاد قلمرو مستقل قره‌باغ تاحدی به خاطر جمهوری ارمنستان گرفته شده و برای «استمالت و دلجویی» از احساسات جریحه‌دار شده آرامنه بود. ۱۴

در دسامبر ۱۹۲۲، هیأت رئیسه کمیته مرکزی حزب کمونیست آذربایجان، به پیشنهاد زاکاری کوم اوردژرتی کیلز (که خود یکی از کمیته‌های وابسته به حزب بود) دوباره موضوع منطقه خودمختار قره‌باغ را مورد بحث قرار داد. و بالأخره هیأت رئیسه حزب کمیسون مرکزی سه نفره‌ای را متشکل از کیروف، دبیر اول حزب (روسی الاصل)، میرزابکیان (ارمنی تبار) و ا. ن. کوراکوزوف که با وجود نام آذری، اهل آنجا نبود مأمور بررسی امور قره‌باغ کرد. ۱۵ هیأت رئیسه هم چنین هیأت هفت نفره‌ای را به ریاست کرراکوزوف پیرامون بررسی امکان تأسیس یک منطقه خودمختار در بخش کوهستانی قره‌باغ مأمور کرد. در نتیجه هیچ یک از اعضای هیاتی که تصمیم‌گیری پیرامون سرافروخت بخشی از آذربایجان شوروی را برعهده داشت اهل آذربایجان نبود. کوراکوزوف در سالهای ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۱ در سمت «کمیسر فوق‌العاده» در قره‌باغ و ناجیه هم جوار زانگ زور Zangezour (که خود متولد آنجا بود) و در ریاست کمیته آرامنه در سالهای ۱۹۲۳-۱۹۲۲ انجام وظیفه کرده بود فراخوانده شد تا ریاست کمیته مسائل قره‌باغ را برعهده گیرد.

این کمیته شش ماهه مسئله را مورد بررسی قرار داد و نتیجه را به هیأت رئیسه حزب کمونیست آذربایجان در ۲۰ ژوئن ۱۹۲۳ گزارش کرد.

نظر این کمیته عبارت بود از جدا کردن دو قسمت کوهستانی و سفلی قره‌باغ از سایر قسمت‌های آذربایجان به لحاظ اداری و کشوری. پس از گذشت ده روز حزب کمونیست آذربایجان به کمیته مرکزی جمهوری آذربایجان پیشنهاد تأسیس منطقه خودمختار قره‌باغ را ارائه داد.

بدین روی منطقه کوهستانی قره باغ با مساعی حزب کمونیست آذربایجان که در رأس آن یک روس قرار داشت و کمیسیون مرکزی حتی بدون یک عضو آذربایجانی، از حیثه نفوذ حکومت آذربایجان خارج شد. طی حکمی در تاریخ ۲۴ ژوئیه ۱۹۲۳ منطقه خودمختار قره باغ موجودیت یافت. و کوراکوزوف به ریاست سوف نارکوم (Sovnarkom شورای کمیسرهاى خلق) ناگارنو قره باغ از تاریخ تأسیس در ۱۹۲۳ تا ۱۹۲۸ گمارده شد. و رسماً در تاریخ ۱۹۳۷ نام آن به منطقه خودمختار ناگارنو قره باغ تغییر یافت.^{۱۶}

طبق مفاد حکم مورخ ژوئیه ۱۹۲۳، منطقه خودمختار قره باغ قسمت کوهستانی مناطقی از آذربایجان را دربر می گرفت که مشتمل بود بر قره باغ قدیمی [از شمال تا جنوب: جوانشیر، شوشا، جبرئیل (پیشتر کاریاگینسک Kariaginsk) و بخش کسرچکی از کوباتلینسک که پیشتر جزو زانگ زور Zangezour قرار داشت]. این چهار ناحیه از چهار سو با جمهوری ارمنستان هم مرز بود و خود منطقه خودمختار قره باغ نیز در نزدیکی مرز ارمنستان واقع بود. ۱۷ مرزهای ناگارنو قره باغ طوری ترسیم شد تا ارامنه اکثریت خود را در این منطقه که قومیتهای مختلفی در آن به سر می بردند حفظ کنند. در واقع، وجود اکثریت جمعیت ارامنه - اگرچه که از دهه ۱۸۴۰ به این سو به این برتری کمی دست یافته بود^{۱۸} - در قسمتهای کوهستانی این مناطق خود مبنایی برای تأسیس یک منطقه جدید قلمداد شد. واژه روسی ناگارنو (به معنای کوهستان) به نام ترکی اصیل قره باغ الصاق شد. بقیه قره باغ جدا ماند و جزو سه منطقه فوق الذکر به حساب آمد.

منطقه خودمختار جدید به عنوان یک واحد از تقسیمات کشوری یاد می شد که تماماً در آذربایجان شوروی واقع است، لیکن اکثریت ارامنه آن به زعم دولت مرکزی توجیهی بود برای ایجاد آن. هر دو قومیت ارمنی و ترک آن را بخشی از میراث تاریخی خود می دانند. بدین روی حالتی نظیر نخجوان و چه بسا وخیمتر از آن پدید آمد که باعث تداوم کینه جویی و رقابت میان این دو جمهوری شد. و همچنین آن قدر این دو جمهوری درگیر این مناقشه شدند که دیگر به فکر تعارض با سیادت روسها نیافتند. از این رو، منطقه خودمختار ناگارنو قره باغ مایه نفاق همیشگی میان این دو جمهوری گردید.

ایجاد منطقه ناگارنو قره باغ به اختلافات مرزی میان دو جمهوری مستقل آذربایجان و

ارمنستان در ۱۹۲۰-۱۹۱۸ را دامن زد.

مرزهای پیش از انقلاب اکتبر

مرزهای جمهوریهای مستقل قفقاز (در سالهای ۱۹۲۰-۱۹۱۸) تقریباً مشابه مرزهای استانی سالهای پیش از انقلاب بود. در زمان حکومت غیرنظامی تزار (در ۱۸۴۱ حکومت غیرنظامی جانشین حکومت نظامی شد) منطقه قفقاز («ماوراء قفقاز» تا حکومت روس) به چهار استان تقسیم شد. هر منطقه به نام بزرگترین شهر موجود در آن حوزه نامیده شد: باکو، الیزاوت پول Elizavetpol (همان گنجه که روسها پس از فتح سال ۱۸۰۴ نام آن را تغییر دادند و استفاده از نام قدیمی رایج جنایت قلمداد می کردند)، ایروان و تفلیس. تفلیس هم مرکز منطقه ماوراء قفقاز بود. سرزمین قره باغ که پیشتر خان نشین بود (و پس از فتح روسها اشغال شد و به روسیه ملحق شد) کلاً در حوزه استان الیزاوت پول (گنجه) قرار داشت.^{۱۹}

مرزهای ارمنستان مستقل (۱۹۲۰-۱۹۱۸) تقریباً مشابه حدود استان ایروان پیشین بود. جمهوری مستقل آذربایجان (۱۹۲۰-۱۹۱۸) مشتمل بر استانهای باکو و الیزاوت پول تشکیل شد و به همین سبب مرزهای آن با سرحدات استانهای فوق الذکر تلاقی کرد. ارمنستان و آذربایجان کمی با مرزهای استانی تزارت داشت و همواره بر سر بخش جنوب غربی استان الیزاوت پول (قسمت اعظم UEZD از زانگ سور) اختلاف بالا می گرفت. این امر در مورد بقیه نوار مرزی و (یک منطقه به موازات مرز ارمنستان و گرجستان که در بخش شمال غرب الیزاوت پول قرار داشت) نیز مصداق داشت.^{۲۰}

از سال ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۰ که ارمنستان و آذربایجان هر دو جمهوری مستقل بودند بر سر بخش غربی منطقه بزرگ قره باغ غالباً با یکدیگر درگیر بودند که کاملاً در محدوده مرزهای جمهوری آذربایجان واقع بود. کلیه جمهوریهای قفقاز به امید به رسمیت شناخته شدن استقلال و ادعای ارضی خود برای قدرتهای متحد Allied Powers احترام قائل می شدند که یک فرماندار آذربایجانی برای حکومت قره باغ برگزیدند. نمایندگان قدرتهای متحد به نشانه به رسمیت شناختن اقلیت ارمنه مقرر داشتند که شمار ارمنه در نیروی پلیس

قره باغ باید برابر ترکهای آذربایجانی باشد. اما، بازهم در روابط این دو همسایه بهبودی حاصل نشد. در اواخر مارس ۱۹۲۰، مدتی از اخذ این تصمیم نگذشته بود که بنا به گزارش یک روزنامه نگار انگلیسی، آرامنه شاغل در اداره پلیس همکاران ترک خود را به قتل رسانده بودند.^{۲۱}

هنگامی که روسها هر دو جمهوری را مجدداً فتح کردند، البته به دست ارتش سرخ و نه نیروی تزار، مسأله سرحدات بایستی توسط مسکو حل و فصل می شد. ظاهراً در همین باب بود که در مه ۱۹۲۰ آناستاس میکریان Mikoyan طی گزارشی به لنین ادعای آرامنه نسبت به هر گوشه ای از قره باغ را رد کرد. وی اظهار داشت که هیچگونه ارتباط و وابستگی تاریخی میان قره باغ و ایروان وجود ندارد و نباید از باکر جدا شود که آن را «سرچشمه حیات» قره باغ می خوانند.^{۲۲} احتمال می رود که وی این مطلب را نیز گفته باشد که نه ایروان بلکه تفلیس مرکز مهم ارمنستان در قفقاز تایش از تأسیس جمهوریهای جداگانه به شمار می آمده است.^{۲۳}

قره باغ پس از فتح آذربایجان در آوریل ۱۹۲۰ در محدوده آذربایجان بانی ماند. متعاقباً اصلاحات و تغییراتی در مرزها صورت گرفت. در پیمان ۲۰ دسامبر ۱۹۲۰ منعقد میان RSFSR و ارمنستان این هیأت (RSFSR) از ادعای ارمنستان بر زانگ زور Uzd از منطقه الیزاوت پول حمایت به عمل آورد، اما در مورد قره باغ چنین نکرد.^{۲۴} از این رو با عنایت به مطالب فوق، عبارت مربوط به «وحدت مجدد» قره باغ با ارمنستان که بارها و بارها تکرار شده است غریب می نماید.

سیاستهای تزاری در قفقاز

بلشویکها در خصوص امور اقلیتها، همچون بسیاری مسائل دیگر از پیشینان تزاری خرد درسا آموختند. تاریخ اخیر استعماری در قفقاز مملراز نمونه های حاکی از رفتار توأم با تبعیض و حتی فتنه افروزی می باشد.

مسأله سانسور مذهب بیانگر مسائل فرق است. بر طبق قانون سانسور سن ۱۸۵۷ آرامنه و گرجیها اجازه یافته بودند سانسور بر زبانهای قومی خود را تحت نظر داشته باشند؛

درحالی که سانسور مطبوعات مسلمانان (یعنی ترکهای آذربایجان) از ادسا Odessa انجام می شد.^{۲۵} برخورد با نهادهای مذهبی هم خالی از تبعیض نبود. اموال کلیسای ارامنه و کشیشان به جز دوره کوتاهی در اوایل قرن بیستم هیچگاه در معرض تاراج قرار نگرفت و در امور مذهبی آنها هم دخالتی نشد. برعکس، روحانیون مسلمان مستقیماً زیر نظر حکومت بوده و می بایستی از مقررات حکومتی پیروی نمایند، اموال متعلق به مساجد هم مصادره می شد و تبلیغات دینی بسیاری هم برای متزلزل ساختن ایمان مسلمانان انجام می گردید.^{۲۶}

تحقیقات مقامات شهرداری باکو از بروز اختلافات قومی سال ۱۹۰۵ و از فعالیت روسها (شامل مقامات کشوری و لشکری) پرده برداشت که تخم نفاق و حتی جنگ می پاشیدند. روسها یا شایعه پراکنی در جمع ارامنه یا ترکها مبنی بر این که طرف دیگر قصد تجهیز برای حمله دارد و ذکر این که پلیس در هیچگونه عملیات انتقامجویانه دخالت نخواهد کرد و کوتاهی در برقرار کردن زمینه صلح و آشتی و با تعلل در انجام وظیفه (و گاهی عدم مداخله) به هنگام درگیریهای شخصی یا زد و خوردهای گروههای متخاصم، نیت خود را عملی می کردند.^{۲۷}

معمولاً علت بروز درگیری به «خرابکاران» از خارج از ایالت (معمولاً از روستاها) نسبت داده می شد که «بدوی» بودند و ناآشنا با زندگی شهری. شباهت این بهانه و مستمسک قدیمی با آنچه که برای توجیه درگیریهای اخیر آورده شده (ظاهراً، به دست «اوباش» یا حتی «زندانیهای سابقه دار») شگفت انگیز می نماید و نمی تواند تصادفی باشد.

پژوهشگران روس و حتی شماری از محققان غربی براین عقیده پای می فشارند که مردم آذربایجان به خاطر ضعف خود در رقابت با بازرگانان توانمند ارمنی و حکام روسی از اعمال خشونت حمایت می کردند.^{۲۸} در واقع ترکهای آذربایجان ثروت چشمگیری داشتند و بسیاری از املاک و مستغلات قفقاز شرقی و حتی باکو که تعداد روسها از آنها بیشتر بود به آنان تعلق داشت. آنان در امور محلی و همچنین تجارت، ماهیگیری، تهیه ابریشم و صنعت تباکو صاحب نفوذ بودند.^{۲۹}

در مورد هویت مذهبی هم مانند اختلافات کنونی بیش از حد مبالغه شده است. گاهی اوقات چنین استدلال می شود که واژه «هویت» بیشتر بار فرهنگی دارد تا هر مقله

دیگر، که خود در عوض روشنگری مسأله را غامضتر می‌نمایاند. به هر صورت، به زعم رسانه‌های خبری غرب، واژه «مسلمان» مترادف با تروریست و متعصب و تلویحاً چنین معنایی دارد: روشن است که افراد شرور چه کسانی می‌باشند و نگرانی درباب یافتن حقایق موردی ندارد.

تاریخ نخست

ترکها و ارمنه ادعاهای ارضی تاریخی خود را برای تصاحب بسیاری از باریکه میان دریای سیاه و دریای خزر گسترانده‌اند. منطقه‌ای که از قبل قره باغ نامیده می‌شد (ناگارتو قره باغ نام روسی تنها بخشی از این منطقه است) پیش از فتح آن به دست روسها یکی از چندین خان‌نشین مستقل قفقاز به شمار می‌آمد. این خان‌نشینها را ارتش روس در اوایل قرن نوزدهم طی دو جنگ ایران و روس (۱۸۱۳-۱۸۰۴ و ۱۸۲۸-۱۸۲۶) مسخر کرد.^{۳۰}

از زمان مرگ نادرشاه در ۱۷۴۷ نفوذ ایران بر آن منطقه صرفاً جنبه صوری داشت. پیشتر، منطقه واقع در جنوب کوههای قفقاز جزو قلمرو صفویان به حساب می‌آمد (۱۷۳۰-۱۵۰۱). قفقاز در گذشته مدتها بخشی از دولتها یا امپراتوریهای بزرگتر بود. صفویان و دولت عثمانی، مغولان و ابلخانان ایران و سپس در دوره تیمور حتی بیزانس و ایران باستان بر سر این منطقه با یکدیگر در ستیز بودند (که گاهی اوقات در تملک یک کشور بود و گاه در دست رقیب). این خود شمه‌ای از تاریخ این منطقه است.^{۳۱} پروفور نینا گارسویان Garsoian سلطه ایران از دوران پیش از مسیحیت را بر سرتاسر قفقاز به اثبات رسانده است.^{۳۲} در خصوص ردیابی تاریخ قره باغ محققان آذربایجانی بر این عقیده‌اند که قره باغ بخشی از آلبانی قفقاز به شمار می‌آمد که کشوری مسیحی در اوایل تاریخ مسیحیت بود که در غرب ساحل دریای خزر واقع بود و کلیسای مسیحی جداگانه‌ای داشت و این کشور قلمرو کهن آذربایجان نوین می‌باشد.^{۳۳}

ترکهای آذربایجان و ارمنه این منطقه را بخشی جدانشدنی از تاریخ و فرهنگ خود می‌دانند. بخش اعظم قره باغ تاریخی در حال حاضر در حوزه جمهوری آذربایجان قرار دارد. این منطقه موسیقیدانان آذری بزرگی (چون Uzeir Hajibeyli که نخستین «پرای»

سلامی و سرود ملی جمهوری آذربایجان و جمهوری سوسیالیست آذربایجان را تدوین کرد دوست موسیقیدانش ماگوماف (Magomaev) و ادیبانی چون (فرالدین کسوجرلی (Firoudin Köcherly) و گرد آورندگان تاریخ و ادب شفاهی را در خود پرورانده است. ترکهای آذربایجان قره باغ را مأوای اسبهای طلایی افسانه ای می دانند که چون باد می دوند. نام قره باغ خود ریشه ترکی دارد: قره به معنای «تاریک» یا «سیاه» + باغ. بنابراین، این نام احتمالاً بر باغی که خاک آن سیاه است و یا انگورهای سیاه در آن به عمل می آید و یا به گردشگاه اشارت می کند. ۳۴

چشم انداز آینده

به نظر می رسد که بحران سال ۸۸-۱۹۸۷ موقتاً با تمهیداتی چون امتناع قطعی مسکو نسبت به تغییر وضعیت منطقه خودمختار قره باغ و تأیید آن توسط حزب کمونیست ارمنستان و گماردن «نماینده ویژه» از سوی مسکو در استپان آکرت Stepanakert حل شده باشد. * این که آیا گماردن «نماینده ویژه» گام نخست از یک سلسله تلاشهای درازمدت برای تضعیف سلطه باکو بر منطقه خودمختار آذربایجان و در نتیجه هموار ساختن راه برای نظارت مستقیم مسکو و یا نهایتاً سلطه از جانب ایروان می باشد در ماهها و شاید سالهای آینده روشن خواهد شد.

اما بعید است که با این راه حل مسأله خانمه یابد. مسأله ناگارتو قره باغ روشنگری فراوان می طلبد. این مسأله بسیار پیچیده باید در چارچوب امور محلی، ادعاهای تاریخی و مهمتر از همه مشی دولت مرکزی که گردانندگان آن روسهای سفید هستند در قبال قومیتها مورد بررسی قرار گیرد. دولت مرکزی می تواند مشکل گشا باشد چرا که فقط اوست که قدرت و نفوذ لازم برای حل مناقشات میان جمهوریها، ملتها یا افراد را داراست. و در این مورد خاص مسکو باید بررسی جدی به عمل آورد و تردیدی نیست که تصمیماتش را طرفین

* به هنگام به پایان رسیدن این تحقیق گزارشهای رسیده از منطقه حاکی از این بود که تظاهرات

بیشتری در تابستان و پاییز ۱۹۸۸ واقع شده است.

قضیه خواهند پذیرفت چرا که به آسانی می‌تواند آنها را به مرحله اجرا درآورد.

بنابراین ملاحظات بسیاری باید در نظر گرفته شود. نخست، باید این احتمال را مطرح کرد که ناآرامی کتونی مانند درگیریهای دوره تزار توسط پایتخت طرح ریزی و یا مجاز دانسته شده است. از نظر مسکو درگیری قومی این مزیت را داراست که علیه روسها صورت نمی‌گیرد. بنابراین اذهان جهانیان را از اعتراضات بالقوه ضد روسی سایر قومیتها شامل بالتها، تاتارهای کریمه و قزاقها را به خود جلب می‌کند. از سوی دیگر، روسها در حوزه آذربایجان و ارمنستان می‌توانند نقش یک میانجی، بانی صلح و مجری قانون را ایفاء کنند. مهاجرتهای روسها به غرب، گواه پی‌ریزی مشی آگاهانه دولت مبنی بر دامن زدن به تضاد میان قومیتهای غیر روس هستند. یک افسر پیشین روس مشی دولت را نسبت به ارتش و در عین حال عمومیت یافتن بیشتر آن در کل جامعه اتحاد شوروی چنین بیان می‌کند:

«مقامات مشرق خصوصتهای قومی هستند زیرا اداره یک جامعه مرکب از نژادهای گوناگون که هیچ‌یک نمی‌تواند دیگری را درک کند بس سهلتر است. مثلاً اگر گرجیها، ارمنه و آذربایجانها در صلح و صفا با یکدیگر زندگی می‌کردند، آنها نمی‌توانستند خواب راحت داشته باشند. بعضی از افسران آموزشهای سیاسی در این باب فراموش می‌کنند و تنها کافی است که چند افسر در یک هنگ از آن باخبر باشند. ۳۵»

مسأله دوم نیز که با مشی دولت دوره تزار بی‌شباهت نیست، عبارت است از واکنشهای متفاوت دولت مرکزی نسبت به بروز ناآرامی در دو جمهوری که خود شایان توجه است. گوریباچف ماهها با ارمنه بر سر میز مذاکره نشست، عرض حالهای آنها را پذیرفت و پیش از توسل به ارتش پیشنهاد حل مسأله کرد. اما در آذربایجان بلافاصله نیروی نظامی فر خوانده شد و محاکمه آذربایجانها به اتهام «ضد ارمنی بودن» صورت گرفته و حتی خارج از آذربایجان انجام شد، چرا که ارمنه دادگاههای آنها را به نقض بیطرفی در قضاوت متهم کردند. اگرچه گزارش مبنی بر مردن آذربایجانها واصل شده است، اما هیچگاه دیده نشده است که ارمنه به خاطر ارتکاب قتل محاکمه شوند. رسانه‌های شوروی همواره از ایروان و استپان آکرت (یا ارمنه مقیم پایتخت) اخباری نقل می‌کند، در حالی که کمتر خبری از باکو با گوش می‌رسد.

این رویه مسکو تنها احساس تبعیض و دوگانگی را در ترکهای آذربایجان تقویت می کند. کلیسای ارمنستان و کشیهایش و املاک آن نه تنها مستقل هستند بلکه هیچ گونه دخالتی در اداره املاک و یا مناسک مذهبی آنها صورت نمی گیرد. درحالی که علمای مسلمان و زمینهای اندکی که در اختیار دارند تحت نظارت اکید هیأت مذهبی مسلمانان قرار دارد که جانشین هیأت‌های دوره تزار هستند و یا عین خود آن عمل می کنند. دبیر دوم حزب در آذربایجان روسی است درحالی که دبیر دوم حزب در ارمنستان ارمنی می باشد (همه دبیر اولهای حزب بومی هستند). به ارامنه اجازه داده شده است تا القبای سنتی خود را حفظ کنند، درحالی که آذربایجانیها مانند سایر ترکها در اتحاد جماهیر شوروی دچار برنامه «تغییر زبان» شده اند که عبارت است از تحمیل القبای لاتین و سپس القبای سیریلیک بر آنها.

شماری از آذربایجانیها از این شکوه دارند که بسیاری از مواد غذایی (خاویار، گوشت، کره در نظر افراد بومی و مهمان بیشتر مشهود است) بیشتر از جمهوری آنها خارج می شود تا از همسایگانشان (همین مورد را ناظران سیاسی متأثر از آخرین دستورلنین می دانند). ترکها از بازارهای خالی و کسادشان در قیاس با بازارهای تفلیس و ایروان سخن می گویند. آنها می گویند که مواد اولیه از آذربایجان به کارخانه های اتومبیل سازی گرجستان برده می شود که محصورلاتشان سپس به آذربایجانها فروخته می شود.

چنین استنباط می شود که آذربایجانیها در مقابل چنین سیاستهای زیان آوری مقاومت از خود نشان نخواستند داد زیرا که به قیمت سرکوب خونین آنها توسط نیروهای ارتش اشغالگر روس تمام خواهد شد که با خشنودی بسیار به این عمل دست خواهند زد.^{۳۶}

مسأله سوم عبارت از جنبه حقوقی و مغایرت با قانون اساسی است. برطبق قانون اساسی شوروی، هر دو جمهوری بایستی در مورد تغییرات در حدود هر جمهوری توافق کنند. در نیمه ژوئن ۱۹۸۸ جمهوری ارمنستان انتقال منطقه خودمختار ناگارتو قره باغ را زمانی تقاضا کرد که مقارن بود با امتناع آذربایجان از اجرای این تصمیم. تردیدی نیست که تغییر مفاد قانون اساسی برای کشوری که سه بار قانون اساسی آن تغییر کرده است و دهها میلیون شهروند آن را در مدتی ظرف چند ماه پذیرا شدند مشکلی است - یعنی زمانی کمتر از آنچه که برای اخذ روادید خروج لازم است. به هر صورت هیأت حاکمه شوروی به «قوانین»

پای بند است و احتمالاً آن را به موقع اجرا خواهد گذاشت، و هرگاه لازم باشد به جای نقض صریح آن، قوانین را برای رسیدن به اهداف خرد تغییر می دهد.

طی زمستان و بهار گذشته و سرانجام در ژوئیه ۱۹۸۸ حکومت مرکزی چند بار تقاضاهای واصله از ناگارنو قره باغ و جمهوری سوسیالیست ارمنستان را مبنی بر تغییر موقعیت قره باغ رد کرده است. این تقاضا مبتنی بر پیوستن قره باغ به جمهوری سوسیالیست ارمنستان و نظارت مستقیم حزب از شوروی است. پیشنهاد مبنی بر نظارت مستقیم حزب از مسکو به زعم آذربایجانیها بوی سازش می دهد و غیر قابل قبول است چرا که «مشکوک» است و به منزله شکستی برای آذربایجان و گامی در انتقال نهائی این منطقه به قلمرو ارمنستان محسوب می شود.

علاوه بر این، آذربایجانیها چنین استدلال می کنند که به وجود آوردن یک جمهوری یک دست مغایر اصول لنینیسم است و وجود منطقه خودمختار قره باغ تضمینی برای حفظ حقوق ارامنه در محدوده آذربایجان است درحالی که در مورد آذربایجانیهای مقیم در جمهوری ارمنستان چنین قوانین ویژه ای بی معنی است. هم چنین منطقه قره باغ از دیرباز جزو قلمرو آذربایجانیهای بوده است که به گرمی از مهماتان ارمنی خود پذیرائی کرده اند. و نیز بیشتر مجبور به واگذار کردن منطقه زنگ زور Zangezur به ارمنستان شده اند (منطقه زنگ زور حد فاصل میان جمهوری آذربایجان و نخجوان) و نیز بخشی از منطقه تراق در جنوب به سمت گرجستان به شمار می آید. آنها می گویند حاصل چنین «تجزیه تدریجی» فروپاشی غائی جمهوری آذربایجان خواهد بود.^{۳۷} از نظر سیاسی گورباچف نمی توانست با تغییر حدود و مرزها از خود معجزه کند. او نمی تواند با ستم بر آذربایجانیها دل ارامنه را به دست آورد (دست کم به صورت علنی)، بویژه که با تقاضاهای تراقها، ساکنان بالئیک و خصوصاً تاتارهای کریمه که ۳۰ سال است مرتباً عریضه نوشته و به تظاهرات دست زده اند که نشانگر خواسته های آنها مبنی بر بازگشت به سرزمین مادری در کریمه قویاً مخالفت کرده است.

اما در باب مسأله قانون اساسی و امتناع آذربایجان از چشم پوشیدن از ناگارنو قره باغ و الحاق منطقه خودمختار قره باغ به ارمنستان در عین مخالفت مردم آذربایجان نقض آشکار

قانون اساسی می‌باشد. مبادرت به این شیوه برای کرملین آن را بدل به یک سنت خواهد کرد و سندی برای جهان‌بان خواهد بردال بر این که قانون در اتحاد سوسیالیستی جماهیر شوروی وجود ندارد.

سرانجام، چه کرملین از قره قهریه خود استفاده کند یا نکند، آن یک قدرت واقعی و قابل ملاحظه است. قوای ارتش سرخ در صحنه استراتژیک جنوبی شامل سه بخش موتور، ۲۸ واحد تفنگدار، یک تانک و یک هنگ هواپرد و دو واحد توپخانه است. ستاد ماوراء القفقاز (در تفلیس) می‌تواند فرماندهی یک بخش موتور، و شاید هفت واحد تفنگدار را برعهده گیرد که کل افراد آن بالغ بر ۵۶۰۰۰ نفر است که عملاً هیچ یک از آنها آذربایجانی یا سایر نژادهای ترک نیستند. علاوه بر این، شمار نامشخصی نیروی مرزی تحت فرماندهی کاگ ب K G B (که همیشه از اقوام اسلاو برگزیده می‌شوند) وجود دارند. نیروهای کمکی در روستف Rostov و تاشکند مستقر هستند. علاوه بر این، از زمان پیروزی انقلاب اسلامی نیروهای بیشتری نسبت به گذشته در مرز ایران استقرار یافته‌اند.^{۳۸}

علی‌رغم تظاهر کرملین به «تغییر در سیاست» و «بازسازی» و واکنش جمعی در غرب مبنی بر احتمال رخ دادن تغییرات اساسی در نظام دولت شوروی، گوریباچف در مورد قومیتها چندان با پیشینان خود تفاوتی ندارد. سیاستها و تعصبات پوسیده همچنان باقی است. واکنش مقامات دولت نسبت به بلوای منطقه خودمختار قره باغ خود گواه این مدعی است. رفتار نابرابر دولت با این دو جمهوری یادآور سوء استفاده دولت از ادعاهای اختلاف برانگیز آذربایجان و ارمنستان است. فرستادن «نماینده ویژه» مسکو در ناگانو قره باغ شاید تلاشی در جهت حل مشکل نباشد و بلکه فقط چرخش تازه‌ای در سیاست مسکو خواهد بود.

یادداشتها

Stephen Blank, "The Unknown Commissariat: The Soviet Commissariat of Nationalities, 1917-1924", unpublished doctoral dissertation, University of Chicago, 1979; Also Blank's forthcoming monograph on Narkomnats, from Northern Illinois University Press; G. P. Makarova, *Narodnyi kommissariat po delam natsional'nosti: Rfsfr, 1917-1923* (Moscow: Nauka, 1987).

درخصوص اختلاف نظر شدید لنین با استالین بر سر سیاستهای او در قفقاز بویژه در مورد شیوه برخورد او در زادگاهش گرجستان رک :

Richard Pipes, *Formation of the Soviet Union* (Revised edn), (Cambridge, MA: Harvard University Press, 1970), Chapt. 6.

۲- در مورد تغییر و تحول در کارهای بورورک :

Stephen Blank, "Bolshevik Organizational Development in Early Soviet Transcaucasia: Autonomy vs Centralization, 1918-1924", (Hereafter: "Centralization") Ronald G. Sunny (editor) in *Transcaucasia: Nationalism and Social Change* (Ann Arbor, 1983).

۳- ذکر شده توسط پاپیز، ص ۲۲۹، تلگراف لنین به اوردژونی کیلوز، ژوئیه ۱۹۲۱.

4 - Pipes, p. 249, citing the decrees as printed in *Izvestia* during 1920-21.

استالین علی رغم گرجی تبار بودن، خود را روس می دانست که خود از اتهام لنین نسبت به او تمعّب شدید روسی بنا به شهادت دختر استالین پیداست.

5 - Documented by Blank "Centralisation", and Pipes, Chapt. 5-6.

۶- Pipes، صفحه ۲۷۳-۲۷۰ حاکی از مخالفت با طرح «خودمختاری» استالین است.

7 - Pipes, pp. 266-289 and Blank, "Centralisation", p. 331.

8 - *Bor'ba za Uprochenie Sovetskoj Vlasti v Gruzii, 1917-1921* (Tiflis, 1959).

این اثر که از انتشارات فرهنگستان علوم گرجستان است شامل اسناد و شواهد مربوطه می باشد که Pipes در صفحه ۲۶۹-۲۶۸ آورده است.

Tadeusz Swietochowski, *Russian Azerbaijan, 1905-1920*, (New York, Cambridge: Cambridge University Press, 1985), p. 184.

مردم از اشغال باکو توسط ارتش سرخ در ۲۸ آوریل ۱۹۲۰ نمی توانستند به این مطلب پی برند که

تشکلات کای بورو به رهبری اوردژونی کیدز قدرت مطلقه را در جنگ خود داشت.

۹- سران سوف نارکوم و بیشتر کمیسرها هم از اهالی بومی آذربایجان بودند. دکتر نریمان نریمانوف، م. د. حسین آف و س. م. م. اوندیف از جمله سران نخست این تشکلات بودند. داداش بنیادزاده، ا. ج. کارایف Karaev، و ج. ج. سلطائف هم کمیسره‌های دیگر بودند. بسیاری از آنها چون نریمانوف، اوندیف و بنیادزاده اعضای پیشین *هُمَّت* Hümme't بودند.

10 - *Zaria Vostoka*, 5 December 1925.

11 - Blank, "Centralisation", p. 334.

تاریخ انتصاب کیروف به سمت دبیر اول حزب کمونیست آذربایجان ۱۹۲۱ یا ۱۹۲۲ گزارش داده

شده است. در کتاب

Istoriia natsional' nosudarstvennogo stroitel'stva v Sssr, Vol. 1, 1917-1926 (Moscow: Mysl', 1972).

تاریخ اکتبر ۱۹۲۲ آمده است، اما هم در کتاب

A. I. Guseinov *Et al.*, *Istoriia Azerbaidzhana* (3 Vols) (Baku: 1958-1963) (III, Pt. 1, p. 290),

و هم در Blank, "Centralisation", p. 332 انتصاب کیروف به عنوان یکی از رخدادهای

سالهای ۲۲-۱۹۲۱ آورده شده است. مورخه ژوتیه ۱۹۲۱ در گاه شماری به پیوست شرح زندگی کیروف نقل شده است.

12 - A. S. Mil'man, *Azerbaidzhanskaiia SSR — Svervennoe gosudarstvo v sostave SSSR* (Baku, 1971), p. 249, citing TsGAOR Az. (Central State Archive of the October Revolution, Azerbaijan SSR), f. 379, op. 7, d. 20, l. 19.

13 - Mil'man, p. 249, citing TsGAOR Az, f. 379, op. 7, d. 62, l. 11.

۱۴- تصمیم قطعی برای الحاق نخجوان به جمهوری سوسیالیست آذربایجان تاحدی حاصل پیمان ۱۹۲۱ مسکو (میان بلشویکها و نیروهای کمالیست که در آن زمان درگیر جنگ استقلال بودند) و نیز معاهده کارس Kars (میان کمالیستها و جمهوریه‌های قفقاز) بود. بر طبق مفاد این دو پیمان بر موقعیت مستقل نخجوان و «روابط حسنه» آن با آذربایجان صحه گذارده شد. موقعیت قانونی و اداری (تقسیمات کشوری. م. م.) در طی چهار سال آینده مشخص شد یعنی زمانی که مسأله قره باغ مورد بحث و تصمیم گیری واقع شد. این مسأله در پژوهش بعدی نویسنده پیرامون تاریخ آذربایجان نوین نیز مطرح شده است.

۱۵- نام «کوراگوزوف» احتمالاً برگرفته از «قره گوز» به معنای «سپه چشم» است. به هر صورت نام

کامل او آرمناک نیکینیچ کوراکوزوف بود که نشانگر اصالت روس، ارمنی و یا مخلوطی از آن می باشد. وی در سال ۱۸۹۰ در یکی از روستاهای زانگ زور اووزد *uezd* زاده شد و از سال ۱۹۱۷ به عضویت حزب درآمد. برای کسب اطلاعات بیشتر پیرامون او رک :

Bor'ba za pobedu sovetskoj vlasti v Azerbaidzhane, 1918-1920; Dokumenty Materialy (Baku, 1967), p. 540 and in various documents including No. 494, p. 421.

16 - *Nats-gos* I: 326-327, citing Party Archive of the Institute of History at the CC KPAz, f. 1, op. 74, ed. khr. 132, l. 1; *Bor'ba, ibid.*

۱۷ - ابلاغ حکم و اجرای آن در کتاب - *Istoriia Azerbaidzhana, Vol. 3, Pt. 1, pp. 305-306* آورده شده است.

۱۸ - اسناد دولتی مربوط به سرشماری دوران تزار حاکی از این است که جمعیت قره باغ مانند سایر نقاط قفقاز پیش از مهاجرت جمعی ارامنه (حدود ۵۷۰۰۰ نفر) از ایران که مطابق مفاد عهدنامه ترکمان چای به آنجا روانه شدند. این عهدنامه در پایان جنگهای ایران و روس در ۱۸۲۸-۱۸۲۶ تنظیم شد.

این اسناد در یک «نامه سرگشاده» که بختیار وهاب زاده و سلیمان علی یارف برای «آذربایجان» ارگان هنری و ادبی اتحادیه نویسندگان آذربایجان فرستاده بودند و در شماره دوم (نوریه) سال ۱۹۸۸ عرضه گردید. این نامه ادعاهای تاریخی آذربایجان به قره باغ را برمی شمارد. ترجمه انگلیسی این نامه را نویسنده در پاییز ۱۹۸۸ منتشر خواهد کرد.

این اسناد هم چنین در کتاب زیر آورده شده است :

George A. Bournoutian, "The Ethnic Composition and the Socio-Economic Condition of Eastern Armenia in the First Half of the Nineteenth Century", in *Caucasia*.

نویسنده اظهار می دارد که شمار جمعیت ارامنه پیش از عقد قرارداد حتی کمتر از آتی است که متصور می شد. وی به مهاجرت گسترده تر ارامنه از ایران و امپراطوری عثمانی در ربع آخر قرن ۱۹ نیز پرداخته است. 19 - *Atlas Azerbaidzhanskoi SSR (Moscow, 1979); Pipes, Chapt. 5, esp. p. 210.*

۲۰ - در مورد اختلافات مرزی رک :

Pipes, Chap. 5, Richard G. Hovanissian, "Caucasian Armenia Between Imperial and Soviet Rule: The Interlude of National Independence", in

Trans Caucasia.

۲۱ - گزارش خبرگزار ویژه روزنامه دیلی تلگراف از باکو در شماره ۲۴، ۱۹۲۰ (لندن).

۲۲ - نقل شده در «نامه سرگشاده»، یادداشت ۱۸.

23 - R. G. Suny, "Tiflis, Crucible of Ethnic Politics, 1860-1905", in Michael F. Hamm (editor) *The City in Late Imperial Russia* (Bloomington, IN: Indiana University Press, 1986).

۲۲ - Pipes, 233. همین فصل از کتاب شامل جزئیات بازیس گیری قفقاز است.

25 - *Svod Zakonov Rossiikoi Imperii*, 1857, v. 14, Chapt. III concerns Caucasia.

۲۶ - دریاب سازماتهای مذهبی اسلامی در قفقاز رك:

Audrey L. Altstadt, "The Forgotten Factor: The Mullahs of Prerevolutionary Baku", in *Passe Turco-Tatar, Present Soviétique*, edited by C. Lemerancier-Quelquejay, G. Veinstein and S. E. Wimbush (Paris-Louvain, 1986).

سیاستهای دیگری از این قیل هم در سراسر منطقه غیر روسی اعمال می شد. از جمله موارد مربوط به

ترکهای آسیای مرکزی:

(۱) واگذاری زمینهای به اصطلاح «اضافی» (درواقع علفزارهای مورد نیاز برای گله) به دهقانان

روسی در سراسر سیرری و استپ آسیای مرکزی منجر به از بین رفتن چراگاههایی شد که اوزش بسیار داشت و

سرانجام گرسنگی و فقر جمعیت بومی شد. برای جزئیات بیشتر رك:

George J. Demko, *The Russian Colonisation of Kazakhstan, 1896-1916* (Bloomington, IN: Indiana University Press, 1969).

(۲) سیاست تغییر زبان و ترویج الفبای جدید (سیریلیک) برای گویشهای ترکی به دو منظور صورت

گرفت: الف - تأکید بر ویژگیهای آرائی جزئی در زبان ترکی گفتاری؛ ب - تأکید بر واژگان خاص قبیله یا یک

منطقه. بسیاری از واژه های متداول ترکی «تاتار» قلمداد شدند تا این طور تصور شود که برای ساکنان شرق

رود ولگا مانند تزاکیها، ترکمانها یا ازبکها جنبه واژه های بیگانه دارد. این طرح به خوبی در میان اقوام

فوق الذکر اجرا شد. بلشویکها این شیوه را با دشواری، قدرت و کامیابی تحت لوای «اصلاح زبان» به کار

گرفتند. هدف حکومتهای تزاری و کمونیستی هر تفاق افکنی میان ترکها برای سلطه بی زحمت بر آنها بود. این

روش در میان گروههایی که با یکدیگر ارتباط نداشتند و یا از دیرباز روابطشان تیره بود بیشتر گارگر افتاد.

ز. و. طونان Togan در کتاب *Turkili Türkistan* (استانبول ۱۹۸۱) [چاپ دوم] به جزئیات

فرآیند «خلخ زبانه‌های نو» که مبلغینی چون میکولا استروموف (Ostroumov در تاشکند) و ن. ا. ایل مینسکی (دانشگاه، گازان) و نیز اجرای آن توسط بلشویکها پرداخته است. برای خواندن تحقیقی به زبان انگلیسی پیرامون برخی از نکات اثر بایسته طرئان رک: H. B. Paksoy, "Basmaci Movement From Within: Account of Zeki Velidi Togan", که در سومین کنفرانس بین‌المللی آسیای مرکزی قرائت شد که در شهر مدیسون ایالت ویسکانسین در ۳۰-۲۷ آوریل ۱۹۸۸ برگزار گردید. کتابی که در ذیل می‌آید:

Isabelle Kreindler, "Ibrahim Altynsaryn, Nikolai Il'minskii and the Tatar National Awakening", in *Central Asian Survey*, Vol. 2, No. 3 (1983)

منبع موثق دیگری پیرامون ایل مینسکی به زبان انگلیسی موجود است. ۲۷ - مقالات گوناگون در مطبوعات باکو در سالهای ۱۹۰۶-۱۹۰۵ و هم چنین اظهارات شاهدان که طی تحقیقات انجام شده توسط مقامات محلی که اکنون در آرشیو مرکزی تاریخی جمهوری سوسیالیست آذربایجان حفظ می‌شود گواه این مطلب است. این مقولات در اثر ذیل ذکر شده است:

Audrey L. Altstadt, "Muslim Workers and the Labour Movement in Pre-War Baku", in *Turkic Culture: Continuity and Change*, edited by Sabri M. Akural (Indiana University Turkish Studies Series, No. 6) (Bloomington, IN: Indiana University Press, 1987).

۲۸ - محض نمونه رک:

D. B. Seidzade, *Iz Istoria Azerbaidzhanskoi burzhuazii* (Baku, 1978); Ronald G. Sunny, *The Baku Commune; Class and Nationality in the Russian Revolution* (Princeton, 1972).

۲۹ - در خصوص توان اقتصادی و فرهنگی مردم آذربایجان رک:

Audrey L. Altstadt, "The Azerbaijani Bourgeoisie and the Cultural-Enlightenment Movement in Baku; First Steps toward Nationalism", in *Transcaucasia*; "The Baku City Duma — Arena for Elite Conflict", in *Central Asian Survey*, Vol. 5, No. 3/4; idem, "Critical essay-review of D. B. Seidzade's *I: istorii Azerbaidzhanskoi burzhuazi*", *Kritika* (Publication of the Harvard University History Department), 1984, No. 4.

۳۰ - در باب فتح منطقه به دست روسها و توصیف این خان نشینها در زمان وقوع و پیش از آن رک:

Muriel Atkin, *Russia and Iran, 1780-1828* (Minneapolis, 1980).

۲۱- منابع پیرامون تاریخ این دوره شامل جلد اول *Istoria Azerbaidzhana* است که در

یادداشت ۵ آمده است †

Peter Golden, "The Turkic Peoples and Caucasia", in *Transcaucasia*; John Woods, *Aqqoyurdu: Clan, Confederation, Empire; A Study in 15th/19th Century Turko-Iranian Politics* (Minneapolis: Bibliotheca Islamica, 1976); I. Aliev (editor), *Voprosy Istorii Kavkazskoi Albanii* (Baku, 1962); *A History of Shirvan and Darbend in the 10th-11th Centuries*, V. Minorski, Trans. (Cambridge, 1958); *Encyclopedia of Islam* under entries "Adarbayjan", "Baku", "Sharwan".

32 - "Iran and Caucasia", in *Transcaucasia*.

33 - *Istoriia Azerbaidzhana*, Vol. 1, and "Open Letter", cited in Note 18.

34 - Sir James Redhouse, *A Turkish and English Lexicon* (Istanbul, 1890).

35 - S. Enders Wimbush and Alex Alexiev, "The Ethnic Factor in the Soviet Armed Forces", Rand Corp. paper R-2787/1 (March 1982), p. 45.

بسیاری از این مطالب بر اساس مصاحبه های انجام شده با مهاجران روس تنظیم شده است .

۳۶- بر اساس مصاحبه با شهروندان و مهاجران روس .

37 - "Open Letter" cited in Note 18.

38 - Teresa Rakowska-Harmstone *et al.*, *Warsaw Pact: The Question of Cohesion*, Phase II, Vol. 3. ORAE Extra Mural Paper No. 39, for Canadian Defense Ministry, pp. 157-160.